



قدم به قدم، همراه دانشجو...

WWW.GhadamYar.Com

جامع ترین و به روزترین پرتال دانشجویی کشور (پرتال دانش)
با ارائه خدمات رایگان، تحصیلی، آموزشی، رفاهی، شغلی و...
برای دانشجویان

- (۱) راهنمای ارتقاء تحصیلی. (کاردانی به کارشناسی، کارشناسی به ارشد و ارشد به دکتری)
- (۲) ارائه سوالات کنکور مقاطع مختلف سالهای گذشته، همراه پاسخ، به صورت رایگان
- (۳) معرفی روش های مقاله و پایان نامه نویسی و ارائه پکیج های آموزشی مربوطه
- (۴) معرفی منابع و کتب مرتبط با کنکورهای تحصیلی (کاردانی تا دکتری)
- (۵) معرفی آموزشگاه ها و مراکز مشاوره تحصیلی معتبر
- (۶) ارائه جزوات و منابع رایگان مرتبط با رشته های تحصیلی
- (۷) راهنمای آزمون های حقوقی به همراه دفترچه سوالات سالهای گذشته (رایگان)
- (۸) راهنمای آزمون های نظام مهندسی به همراه دفترچه سوالات سالهای گذشته (رایگان)
- (۹) آخرین اخبار دانشجویی، در همه مقاطع، از خبرگزاری های پربازدید
- (۱۰) معرفی مراکز ورزشی، تفریحی و فروشگاه های دارای تخفیف دانشجویی
- (۱۱) معرفی همایش ها، کنفرانس ها و نمایشگاه های ویژه دانشجویی
- (۱۲) ارائه اطلاعات مربوط به بورسیه و تحصیل در خارج و معرفی شرکت های معتبر مربوطه
- (۱۳) معرفی مسائل و قوانین مربوط به سربازی، معافیت تحصیلی و امریه
- (۱۴) ارائه خدمات خاص ویژه دانشجویان خارجی
- (۱۵) معرفی انواع بیمه های دانشجویی دارای تخفیف
- (۱۶) صفحه ویژه نقل و انتقالات دانشجویی
- (۱۷) صفحه ویژه ارائه شغل های پاره وقت، اخبار استخدامی
- (۱۸) معرفی خوابگاه های دانشجویی معتبر
- (۱۹) دانلود رایگان نرم افزار و اپلیکیشن های تخصصی و...
- (۲۰) ارائه راهکارهای کارآفرینی، استارت آپ و...
- (۲۱) معرفی مراکز تایپ، ترجمه، پرینت، صحافی و ... به صورت آنلاین
- (۲۲) راهنمای خرید آنلاین ارزی و معرفی شرکت های مطرح
- (۲۳)



WWW.GhadamYar.Ir

WWW.PortaleDanesh.com

WWW.GhadamYar.Org

۰۹۱۲ ۳۰ ۹۰ ۱۰۸

باما همراه باشید...

۰۹۱۲ ۰۹ ۰۳ ۸۰۱

www.GhadamYar.com

جزوه

اجرای احکام مدنی

(نظری و کاربردی)

نویسنده : دانا معبدی

بنام خدا

جزوه ای که پیش رو دارید بدین خاطر نگارش یافته است که احساس میشد دانشجویان و بخصوص وکلا با منبعی که ضمن حفظ اصل اختصار سعی کرده باشد بر غنای مطالب افزوده و هم در مدت زمان کوتاهی بتوان اجرای احکام را دوره کرد دسترسی ندارند فلذا همت گماشته شد تا با مطالعه کتب معتبر در این زمینه و تلخیص مطالب مهم که جنبه کاربردی آنها غالب است قسمتی از نیاز جامعه حقوقدان در این خصوص مرتفع گردد.

از آنجا که در مسابقه کارشناسی ارشد و آزمون قضاوت و وکالت معمولاً چند سوال از قسمت اجرای احکام مطرح میشود پس مطالعه این اثر برای کسانی که قصد شرکت در اینگونه آزمون ها را دارند خالی از فایده نخواهد بود.

لازم به ذکر است که اینجانب ادعای خلق اثر حقوقی مستقلی را نداشته و همانطور که در بالا بیان شد وجه تمایز این اثر از سایرین حجم کم و در عین حال غنای مطالب است.

از کسانی که این اثر را مطالعه میکنند خواهشمندم انتقادات خود از آنرا به آدرسی که در ذیل آمده ارسال دارند. همچنین اشخاص حقیقی یا حقوقی که مایل به همکاری در زمینه های مشابه هستند میتوانند ازین طریق ارتباط برقرار کنند.

(این جزوه را تقدیم به پدر و مادر مهربانم می کنم. لطفاً برای رضایت صاحب اثر سه صلوات برای سلامتی خانواده ایشان ذکر نمایید.)

دانا معبدی

دانشگاه علم و فرهنگ تهران

سال تحصیلی ۹۰-۹۱

d_mobedi@yahoo.com

فصل اول- قواعد عمومی

مبحث اول – مقدمات اجرا

بعد از آنکه فرایند دادرسی به نحو سالمی در دادگاه و در یک موضوع خاتمه می پذیرد (یا حتی قبل از شروع رسیدگی به مفهوم دقیق آن یا در ضمن رسیدگی) دادگاه در آن موضوع تصمیمی اتخاذ می نماید. این تصمیم در قالب یکی از موارد ذیل صورت می پذیرد:

اعمال محاکم – تصمیم دادگاه: ۱-تصمیم قضایی به مفهوم الف اخص است که در برگیرنده رای است و شامل قرار و حکم میباشد. به مفهوم ب اعم است که شامل قرار و حکم و تصمیمات متخذه در امور حسبی میباشد. ۲-تصمیم اداری مثل صدور دستور تعیین جلسه رسیدگی و دستور اخذ نظریه کارشناس و صدور دستور اجراییه و ... میباشد. تصمیمات اداری به منظور آماده و مهیا نمودن پرونده جهت رسیدگی و اصدار حکم اتخاذ میشوند.

مرجع تشخیص رای از سایر تصمیمات محاکم قانون است. حکم به معنای خاص خود دارای ۴رکن است: ۱- در امور ترافیعی باشد؛ م ۲۹۹.ق.آ.د.م.ج: چنانچه رای دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور کلی یا جزئی باشد حکم و در غیر اینصورت قرار نامیده میشود. پس حکم شامل امور حسبی نمی شود چون غیر ترافیعی است-۲- رای از دادگاه صادر شده باشد، واژه ی دادگاه در ماده فوق اعم از مراجع اداری و قضایی است ؛ پس موارد ذیل حکم به معنای خاص نامیده نمیشود :الف- رای صادره از مراجع داورى. ب- رای صادره از دیوان عالی چرا که به مسامحه رای نامیده می شود و در واقع عقیده است. ج- قرارها هرگز داخل در حکم به معنای خاص نیستند زیرا که حکم همواره از سوی دادگاه صادر می شود ولی قرار می تواند از سوی دادگاه ، دادستان، بازپرس، دادیار، و یا مدیر دفتر دادگاه صادر شود. ۳- رای در مورد ماهیت دعوا باشد؛ منظور از ماهیت دعوا احراز امور موضوع مورد اختلاف طرفین است نه امور حکمی. ۴- رای باید قاطع دعوا باشد، منظور از قاطع بودن اینست که تکلیف دعوی مطروحه در دادگاه مشخص گردد و پرونده از دادگاه خارج شود. خواه اختلاف حل شده باشد یا خیر (طرفین به نتیجه راضی بوده باشند

یا خیر). البته برخی قرارها هم قاطع دعواند نظیر قرار سقوط دعوی و قرار رد دعوی و قرار عدم استماع دعوا و قرار ابطال دادخواست و قرار رد دادخواست؛ که با صدور آنها پرونده از دادگاه خارج می شود.

مدعی که ادعای تضییع حق خویش را دارد برای وصول به منظور باید انتظار ختم دو فرایند را بکشد. نخست اینکه دادخواستی تقدیم نماید و حکم مورد نظر را از دادگاه بگیرد. فرایند دوم که اگر با اهمیت تر از فرایند نخست نباشد به یقین کم اهمیت تر نخواهد بود فرایند اجرای حکم است. باید دانست قرارها بجز تامین خواسته و دستور موقت وارد در دایره اجرای احکام نمی شوند. و حکم هم اگر با توجه به مطالبی که در بالا آورده شد حکم به معنای خاص کلمه باشد به اجرای آن می رسد.

اقسام احکام

(الف) از حیث قابلیت شکایت عادی ماهوی:

- ۱- قطعی: قابل واخواهی و تجدیدنظر نیست یا بوده ولی مهلت آنها منقضی شده است. (قابلیت رسیدگی ماهوی دیگری ندارد).

۲- غیر قطعی

(ب) از حیث اصحاب دعوی:

- ۱- ترافعی: در آن مدعی و مدعی علیه وجود دارد.
- ۲- حسبی: در آن خوانده به مفهوم دقیق نیست و دادرسان به واسطه ولایت و نظارت در منافع عامه اقدام می نمایند.

(ج) احکام از حیث اصراری و عادی بودند:

- ۱- اصراری: رای اصراری حکمی است که دادگاه تالی بعد از نقض تمییزی (دیوان در مرحله فرجام) به استناد همان علل و اسباب رای منقوض صادر می کند و همچنین رای هیئت عمومی که از نقض یا ابرام این رای صادر می شود.
- ۲- عادی: به جزء دو مورد مذکور بقیه احکام عادی محسوب اند.

(د) احکام از حیث اعلامی و تاسیسی:

۱- اعلامی (=کشفی) دادگاه حقی را که قبلا وجود داشته احراز و اعلام نماید مثل حکم خلع ید یا پرداخت اجور معوقه یا رفع تصوف عدوانی، الزام به انجام تشریفات تنظیم سند رسمی انتقال.

۲- تاسیسی: (امضایی=حکمی)؛ مثل حکم طلاق یا افراز یا تجدید بنا یا تغییر نام یا اصلاح شناسنامه یا تمکین یا ورشکستگی یا حجر و ... که در آنها حقی از تاریخ صدور انشاء و ایجاد می شود. (موجد حق است)

و) ۱- نهایی: قابل فرجام نباشد (استعداد فرجام نداشته باشد) خواه قبلا بوده ومهلت آن منقضی شده یا در دیوان ابرام شده باشد.

۲- غیر نهایی: قابل فرجام است.

ی) ۱-اعلانی: نیاز به تقاضای صدور اجرائیه و اجرای اجرائیه ندارد و تاثیر آن از تاریخ صدور حکم است. از طریق نشر در جراید و.. صورت می پذیرد مثل اعلان حکم ورشکستگی یا حکم موت فرضی و تمام احکام دیوان عدالت اداری.

۲- اعلامی: نیاز به صدور اجرائیه و اجرای آن دارند . فقط به طرفین یا قائم مقام آنان ابلاغ می شود.

احکام از حیث قابلیت تجدید نظر و... هم قابل تقسیم بندی اند.

بعد از طی فرایند اول نوبت به اجرای حکم می رسد. در این مرحله دیگر تقریبا هیچ سراغی از قانون آیین دادرسی مدنی نمی گیریم بلکه به سراغ قانون اجرای احکام مدنی می رویم. این قانون مشتمل بر ۱۸۰ ماده است که با وجود قدمت و نقص هنوز هم کاراست.

طبق م ۱ ق.ا.م اصل بر غیر قابل اجرا بودن احکام است مگر دارای شرایط ذیل باشد. ۱- قطعیت حکم (م ۱) ۲- معین بودن حکم (م ۳) ۳- درخواست صدور اجرائیه شده باشد. ۴- صدور ابلاغ اجرائیه (مواد ۲ و ۳ و ۵) ۵- حکم از نوع اجرایی آن باشد یعنی رای متضمن انشاء امر و نهی است البته ممکن است حکم خبری باشد (مثل ابطال سند مالکیت) ولی اینکه دادگاه در ضمن آن حکم به جبران خسارت دادرسی هم میدهد این بخش اخیر دارای جنبه اجرایی خواهد بود.

مطلب ۱: ممکن است حکم شرایط قبلی را هم نداشته باشد ولی قابلیت اجرا بیابد و آن در صورتی است که قرار اجرای موقت آن در مواردی که قانون معین می کند صادر شده باشد. قانون قدیم آ.د.م در مواد ۱۹۱ تا ۱۹۶ به اجرای موقت احکام اشاره کرده بود ولی در قانون جدید اثری از آن نیست در مورد اینکه مواد قانون قدیم منسوخ است یا خیر سه نظر است: ۱- با توجه به م ۵۲۹ ق جدید، ق قدیم بکلی منسوخ است ۲- م ۵۲۹ ق جدید بیان کرده که قانون قدیم در مواردی که مغایر با قانون جدید است ملغی اعلام می شود. پس چون در ق جدید مقرر ای مغایر در مانحن فیه وجود ندارد مقررات ق.ا.ا.م در مورد اجرای موقت کماکان لازم الاجرا ست. ۳- قانونگذار با وضع قانون جدید خواسته قانون سابق را بکلی پالایش کند و به وضع نابسامان قانون سابق خاتمه دهد. نتیجه اینکه از نظر اصولی نظر دوم بهتر است چون در مقام شک در وجود ناسخ اصل بر عدم است ولی نظر سوم واقع بینانه تر است.

مطلب ۲: بعضی از احکام قبل از قطعیت قابل اجرا هستند مثل احکام راجع به تصرف عدوانی و ممانعت از حق و مزاحمت (م ۱۷۵ ق.آ.د.م) و به طور کلی تصمیمات متخذه در امور حسبی (م ۳۵ ق.ا.ج) و حکم تقسیط یا اعسار از پرداخت محکوم به ، برای محکومین بازداشت شده در اجرای م.ق.ن.ا.م.م.

مطلب ۳- ممکن است حکمی قطعی باشد ولی قابلیت اجرا نداشته باشد مثل حکم راجع به طلاق (م ۱۱۹ ق.م) و به طور کلی احکامی که قابلیت اعاده وضع سابق را ندارند و حکم راجع به ورثه و تعداد آنها و میزان سهم الارث در ادارات ثبت (م ۲۲ ق.ث) و حکم راجع به وصیت نامه (م ۲۲۹ ق.ا.ج) و (باید نهایی شوند).

اصول حقوقی حاکم بر اجرای احکام مدنی:

۱- اصل فوریت اجرای احکام (م ۳۴ ق.ا.ا.م)

۲- اصل تداوم اجرای احکام مدنی و عدم تاخیر در اجرای حکم (م ۲۴ ق.ا.ا.م)

۳- اصل ممنوعیت اشخاص و مقامات دولتی در جلوگیری از اجرای حکم (م ۸ ق.آ.د.م)

پس تا اینجا آشکار آمد که ق.ا.ا.م مختص احکامی است که از دعاوی حقوقی حاصل می آید یعنی دعاوی که مشمول ق.آ.د.م هستند، البته ممکن است دعاوی در مراجع خاصی باید رسیدگی شوند. مثل اختلافات کارگر و کارفرما که به هیئت تشخیص حل اختلافات کارگر و کارفرما مربوط است ولی چنانچه محکوم علیه، حکم حاصل از این فرایند این مراجع خاص را طوعاً اجرا نکند وفق مقررات اجرای احکام مدنی اجراء خواهد شد.

مطلب ۴: اصولاً ثبوت ضرر و زیان فرع بر ثبوت جرم است لذا هر نوع حکم ضرر و زیانی که از دادگاه جزا صادر شود اعم از اینکه توأم با حکم مجازات یا بعد از آن باشد متأثر از حکم جزایی است و قبل از قطعیت حکم مذکور قابل اجرا نیست. پس به فرض اینکه جنبه ی مدنی حکم جزایی قابلیت اجرا پیدا کند مثل اینکه دادگاه در حکم جزایی ضمن اینکه طرف را سارق معرفی کرده و برای وی مجازات قرار داده حکم به رد مال نیز داده است اگر محکوم علیه طوعاً مال را رد نکند از ق.ا.ا.م استفاده خواهد شد. در م ۷۴ ق.آ.د.ک تأمین خواسته کیفری مطرح شده است با اینکه در یک پرونده جزایی مطرح شده است ولی اجرائیش مطابق ق.ا.ا.م است. حکمی که داور صادر می کند حکم به معنای خاص که قبلاً اشاره شد نیست ولی چون ممکن است محکوم علیه حکم داور آنرا طوعاً اجرا نکند پس محکوم له این رای ناگزیر از مراجعه به محکمه دولتی خواهد بود. که محکمه هم دستور اجرای آنرا خواهد داد. و در اینجا است که این حکم دادگاه که همان حکم داور بوده است از اجرای احکام مدنی اجرا می شود.

تفاوت اجرای احکام مدنی با اجرای احکام کیفری: الف- از حیث اقدام: ا.ا.م منوط به درخواست ذی نفع است اما ا.ا.ک از وظایف اجرا بوده و نیاز به درخواست ندارد. ب- از حیث شیوه اجرا: ا.ا.م اگر اعلانی باشد به اجرائیه نیاز ندارد ولی در ا.ا.ک اصولاً ضرورتی به صدور اجرائیه نیست. ج- از حیث هزینه: در ا.ا.م هزینه هایی که برای توقیف و فروش اموال محکوم علیه نیاز است به عهده محکوم علیه است و در صورت امتناعش از محکوم له اخذ و در نهایت از محکوم علیه وصول می شود اما در ا.ا.ک چنین وضعی وجود ندارد. د- از حیث حق اجراء: حق اجرا در دعاوی مالی ۵ درصد محکوم به و در دعاوی غیر مالی

از ۱۰ تا ۵۰ هزار ریال بنظر دادگاه است اما در ا.ا.ک وجهی بابت اجرا اخذ نمی شود. و- از حیث آثار: احکام حقوقی فاقد آثار سوء پیشینه است در حالی که احکام کیفری موجب سابقه کیفری و ... است.

تفاوت اجرای احکام مدنی با اجرای مفاد اسناد رسمی در ثبت: الف- از حیث قلمرو: دامنه شمول احکام به مراتب گسترده از اسناد لازم الاجرا است زیرا مورد اخیر صرفاً شامل اسناد رسمی و چک است. ب- از حیث مرجع اجرا: مرجع اجرای احکام، دادگاه و مامورین اجرا و ضابطین دادگستری هستند ولی مرجع اجرای اسناد لازم الاجرا دایره اجرای سازمان ثبت اسناد و املاک است. ج- از حیث نحوه اجرا: در اجرای اسناد لازم الاجرا نیاز به صدور حکمی در این خصوص از دادگاه نیست پس اصلاً نوبت به قطعیت و درخواست اجرائیه و ... هم نمی رسد.

اقسام اسنادی که از طریق اجرای ثبت قابلیت اجرا دارند: ۱- اسناد رسمی نسبت به دیون و اموال منقول ۲- اسناد رسمی نسبت به املاک ثبت شده و نشده ۳- قبوض اقساطی ثبتی ۴- مهریه مذکور در قبالة نکاحیه رسمی ۵- چک های صادره بر عهده بانکها (بلامحل و پرداخت نشدنی) ۶- قراردادهای بانکی که طبق قانون عملیات بانکی بدون ربا منعقد می شود (مثل عقد مضاربه) و اسناد عادی گیرندگان وام از بانک کشاورزی.

یکی از نقایص اجرای احکام از طریق دایره اجرای احکام مدنی با اجرای ثبت اینست که در مورد اخیر میتوان محکوم علیه را ممنوع الخروج کرد.

اینکه نهادی حقوقی و فیزیکی به نام ق.ا.ا.م و دایره اجرای احکام مدنی در دادگستری وجود دارد ای سوال مطرح است که چه کسی می تواند از این نهاد برای وصول به حق خود استفاده کند؟ او شخصی جزء محکوم له نخواهد بود، و او شخصی است که حکم کلاً یا جزئاً بنفع او صادر شده باشد و ممکن است دادگاه حکم بر بی حقی خواهان دهد این در واقع به نفع خوانده است پس شخص اخیر محکوم له حکم قرار می گیرد یا اصلاً حکم به نفع خواهان (جزئاً یا کلاً) صادر شود که وی محکوم له خواهد بود. در اصل محکوم له فرض اخیر است که از نهاد و ابزار اجراء سود می برد و از آن استفاده می کند.

مطلب ۵: باید دانست اجرای احکام مختص احکام حاصل از دعاوی مالی نیست پس اگر الف عکس یادگاری ب را به عاریه برده باشد ولی از استرداد آن امتناع نماید نحوه استرداد اجباری آن طبق فرایند اجرای احکام مدنی خواهد بود.

مطلب ۶: همانطور که قبلاً گفته شده یکی از شرایط (پیش شرط) اجرای حکم اینست که قطعی باشد. بحث درباره قطعی بودن یا نبودن حکم به این سادگی هم نیست. برخلاف قوانین ا.د.م ۱۳۱۸ ه.ش و اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ ه.ق که اصل را بر قابل تجدیدنظر بودن آراء محاکم گذاشته بود ق.ا.د.م ۱۳۷۹ ه.ش در م ۷ اصل را بر قطعیت آراء محاکم نهاده است. البته با توجه به مواد ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ قلمرو آراء قابل تجدیدنظر به مراتب گسترده تر از آراء غیرقابل تجدیدنظر است. پس می توان گفت در نظام حقوقی ایران هم اصل بر قابل تجدیدنظر بودن آراء است. حقوقدانان استثنای مقرر در م ۳۳۱ و ۳۳۲ را تخصیص اکثر میدانند. از آنجا که تقدیم دادخواست تجدیدنظر موجب تعلیق اجرای حکم مرحله بدوی است ممکن است دادگاه بدوی حکم را قطعی و غیرقابل تجدیدنظر اعلام کرده باشد ولی محکوم علیه مرحله بدوی که حکم جزئاً یا کلاً علیه او صادر شده عقیده بر تجدیدنظر بودن آن داشته باشد در این فرض وی با تقدیم دادخواست تجدید اجرای حکم بدوی را به تاخیر می اندازد زیرا تشخیص قابل جدیدنظر بودن یا نبودن با خود دادگاه تجدیدنظر است و دادگاه بدوی در این خصوص اختیاری ندارد (البته قانون تدبیری برای این مهم اندیشیده تا محکوم علیه سوء استفاده نکند).

مطلب ۷: علاوه بر اصول اصلی که بر فرایند اجراء حاکم است برخی دیگر از اصول وجود دارند که در درجه دوم اهمیت قرار دارند. از این جمله اند: ۱- اصل تساوی محکوم لهم: استثناء توقیف تامینی بر بقیه مقدم است - اگر محکوم علیه تاجر باشد اصل تساوی رعایت می شود و توقیف تامینی هم کاری نمیکند ۲- اصل تناسب بین محکوم به و مورد توقیفی: از اموال محکوم علیه به اندازه محکوم به توقیف می شود البته بسته به مورد دارد مثلاً اگر محکوم به خانه باشد همه اش توفیق می شود ولی اگر گندم باشد به اندازه طلب توقیف می شود - دادگاه می تواند مال مشاع را هم توقیف کند. ۳- اصل ابلاغ و اطلاع: م ۷ و ۲۲-

ابلاغ قبل از اجراء لازم است پس ابلاغیه به آخرین آدرس شخص که در پرونده موجود است ارسال می شود. ۴- اصل شکایت پذیری از اقدامات مامور اجراء: م ۲۶- ۵- اصل نسبیت اجراء: به صراحت در نصوص نیامده - مثلاً در م ۴۹۵ آ.د.م ذکر شده، پس اصطیادی است و در اجراء هم باید رعایت شود یعنی در مقام اجرای حکم ثالث نباید زیانی ببیند. بعضی گفته اند برخی احکام مثل حجر و ورشکستگی اثر مطلق دارند و استثناء بر اصل نسبیت هستند ولی در پاسخ باید گفت رایی که دارای اعتبار مطلق است اصلاً در راستای اجرای اصل است و رایی که نسبی ایجاد شود دارای استثناء خواهد بود چون رای مطلق قرار نبوده که نسبت به دو طرف اجرا شود تا استثناء بر اصل نسبی بودن باشد.

مطلب ۸: طبق م. ۱۰۱.۱.م "هیچ حکمی اجرا نمی شود مگر اینکه قطعی شده باشد..." ولی حکم رفع تصرف عدوانی با اینکه قابل تجدید نظر است ولی قابل اجراء است البته به معنای اجرای موقت نیست چون دادگاه به درخواست محکوم له اجرا می کند و تامین هم گرفته نمی شود و دادگاه باید آنرا قبول کند. قسمت دوم همین ماده اشعار می دارد {...یا قرار اجرای موقت آن در مواردی که قانون معین می کند صادر شده باشد} درباره اعتبار این قسمت از م ۱ قبلاً صحبت شد. باید اضافه کرد اجرای موقت به درخواست محکوم له است دادگاه مخیر در قبول یا رد است و تامین هم می گیرد در اجرای موقت اجراء مستلزم قطعی بودن نیست. اجرای موقت احکام (قسمت انتهایی م ۳۴۷) و مصادیق آن در مواد ۵۰۱ و ۱۹۱ ق. آ.د.م سابق آمده است که به نظر بنده براساس سکوت قانون جدید و قاعده، اصل بر بقای آنهاست. م ۵۰۱ ق. آ.د. م سابق بیان می دارد {پژوهش از حکم مانع از اجرای حکم است مگر اینکه قرار اجراء موقت احکام صادر شده باشد} و م ۱۹۱ ق. آ.د.م سابق هم بیان می دارد {اجرای موقت احکام فقط به درخواست یکی از اصحاب دعوی صورت می گیرد و آن هم مخصوص است به موارد زیر: ۱- وقتی که حکم بموجب اسناد رسمی صادر شده و یا بموجب اسناد عادی که طرف، اعتبار آن اسناد را اعتراف نموده باشد. ۲- وقتی که موعد اجاره منقضی شده و به موجب حکم دادگاه مستاجر محکوم به رد یا تسلیم یا تخلیه عین مستاجر شده است. ۳- در موقعی که دادگاه حکم کرده است که عین خواسته از تصرف عدوانی خارج شده

و به متصرف اول تسلیم شود. ۴- وقتی که منازعات راجع به اجیر نمودن و اجیر شدن است، حکم دادگاه در باب مرخصی اجیر، صادر شده است. ۵- در کلیه احکامی که در دعاوی بازرگانی صادر می شود. ۶- در کلیه مواردی که اوضاع و احوال دلالت کند که به واسطه تاخیر اجرای حکم یا قرار دادگاه خسارت کلی بر محکوم له حاصل خواهد شد و یا اینکه تاخیر باعث عدم اجرای حکم یا قرار دادگاه در آینده خواهد بود.

مطلب ۹: طبق م. ۳۱۱.ا.م و آنچه قبلاً گفته شد «حکمی که موضوع آن معین نیست قابل اجرا نمی باشد.» مثلاً در حکم آمده «این ساختمان را بساز- ده میلیون بده» دایره اجرا نباید هیچکدام را اجراء کند و یا در حکم آمده «از ملک خلع ید کن» مشخص نکرده کدام ملک. اگر حکم قطعی باشد اما موضوع آن معین (معین بودن در مقابل مردد بودن است و معلوم بودن در مقابل مجهول بودن) نباشد قاضی نمی تواند دستور اجرا صادر کند. و از موارد اعاده هم نیست پس از دادگاه باید درخواست رفع اجمال کرد اما اگر موضوع حکم مجهول باشد و قطعی شده باشد کاری نمی توان کرد! (شمس، عبدالله، جزوه اجرای احکام مدنی، دانشگاه شهید بهشتی)

مطلب ۱۰: طبق م ۱۰ ق. ۱.ا.م «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می آید مگر ...». باید گفت اجرای حکم و صدور اجرائیه توسط دادگاه نخستین انجام می شود. مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد. مثل آنچه در ادامه م ۱۰ آمده است. وقتی سندی در اجرای ثبت به مرحله اجرا در می آید هیچ چیزی جلوی آن را نمی گیرد مگر اینکه کسیکه از اجرای سند رسمی شکایت دارد و اجرای آنرا مخالف قانون یا متن سند می داند به دادگاه مراجعه و اقامه دعوا کند و فقط مدیون دعوا در اینجا حق اقامه دعوی را دارد و مرجع هم دادگاهی است که در حوزه آن دستور اجرا صادر شده است. و دادگاه هم در نهایت حکم ابطال دستور اجرا را صادر می کند.

البته در زمان رسیدگی، دادگاه به درخواست او و اخذ تامین از او اجراء را متوقف می کند. باید دانست درخواست اجراء هزینه ندارد و بدون دادخواست صورت می پذیرد.

مطلب ۱۱: بنا به م ۱۰۱.۱.۱.م «صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است» هر چند در دادگاه تجدید نظر تایید یا فسخ شده باشد. اگر دادگاه های نخستین متعددی باشند مثلاً ابتدا شعبه ۱۵ صادر کرده و بعد تجدید نظر رفته و سپس به شعبه ۲ نخستین برگشته، اجرا با شعبه ۲ است.

مطلب ۱۲: م ۱۰۱.۱.۱.م اعلام می دارد: «اگر محکوم علیه قبل از ابلاغ اجرائیه محجور یا فوت شود بر حسب مورد به ولی و ... او ابلاغ می گردد و هر گاه حجر یا فوت محکوم علیه بعد از ابلاغ اجرائیه باشد مفاد اجرائیه و عملیات انجام شده به وسیله ابلاغ اخطاریه ها به آن ها اطلاع داده خواهد شد» ابتدا لازم است تاثیر فوت خوانده را توضیح داد: ۱- اگر خوانده در مرحله بدوی و در تاریخ تقدیم دادخواست بدوی فوت کند قرار عدم استماع دعوا صادر می شود. ۲- اگر خوانده در مرحله تجدید نظر فوت کند دادخواست تجدیدنظر به دادگاه بدوی عودت داده می شود. ۳- اگر در هر کدام از جلسات فوت کند از موارد توقیف دادرسی است. ۴- اگر بعد از رسیدن دادرسی به مرحله صدور حکم فوت کند، بدون توجه به فوت او حکم صادر می شود. نکته اینجاست که فوت و حجر (و دیگر جهات توقیف دادرسی) هر یک از اصحاب باعث توقیف دعوی اصلی و متقابل می شود اما استرداد دادخواست یا دعوا یا ابطال دادخواست یا رد دعوی اصلی یا متقابل یا زوال آنها تاثیری در دعوی دیگر ندارد. اما در مرحله اجرای حکم، اگر محکوم علیه قبل از شکایت از رای فوت کند رای باید به وارث او ابلاغ شود و زمان شکایت از هنگام ابلاغ به آنها آغاز می شود، اگر محکوم علیه بعد از انقضای مهلت فوت کرده و بعد از شکایت او باشد دادرسی متوقف میشود اما اگر شکایت نکرده باشد حق شکایت به وارث نمی رسد، اگر محکوم علیه پس از صدور رای قطعی و قبل از اجرای آن فوت کند اجرائیه بنام وارث به اتفاق صادر می شود اما اگر شخصیت متوفی (محکوم علیه) مهم بوده تعهد منفسخ می شود و اگر محکوم علیه پس از ابلاغ اجرائیه فوت شود طبق م ۱۰۱.۱.۱.م عمل می شود و اجرائیه به وارث محکوم علیه ابلاغ نمی شود بلکه مفاد اجرائیه و عملیات انجام شده بوسیله ابلاغ اخطاریه به آنها اطلاع داده خواهد شد. اگر هم محکوم علیه بعد از ابلاغ اجرائیه و قبل از انقضای ۱۰ روز فوت کند حق اجراء به آن تعلق نمی گیرد و اجرائیه به وارث ابلاغ نمی شود، فرض ابلاغ به

وارث تنها در صورتی است که فوت یا حجر محکوم علیه قبل از ابلاغ اجرائیه به او بوده باشد.

مطلب ۱۳: در مورد م ۱۱ ذکر چند نکته کافیهست: ۱- درخواست اصلاح، دعوا نیست و هزینه ندارد. ۲- باید از مرجع صادر کننده، درخواست ابطال یا تصحیح کرد. ۳- دستور اجرای قرارداد و تخلیه صادره از سوی مقام قضایی نمی تواند موضوع دعوی بطلان قرار گیرد.

مبحث دوم: دادرزها

کارمند دولت که عهده دار عملی کردن مفاد و مندرجات اجرائیه دادگاه و یا اداره ثبت اسناد و املاک کشور است را در اصطلاح مامور اجرا گویند.

مدیر اجرا تحت ریاست و مسئولیت دادگاه انجام وظیفه می کند و به قدر لزوم و تحت نظر خود دادرز خواهد داشت ولی اگر دادگاه دادرز نداشته باشد یا به تعداد کافی نباشند میتوان احکام را به وسیله مدیر دفتر یا کارمندان دیگر دادگاه یا مامورین شهربانی یا ژاندارمری اجرا کرد (مواد ۱۲ و ۱۳ ق.ا.م). و باز هم در صورت کمبود دادرز مدیر دفتر اجرا می تواند از کارمندان دیگر دادگاه و یا ضابطین دادگستری جهت اجرای احکام استفاده کند.

مطلب ۱: مسئولیت مدنی هنگامی متوجه دادرزان می باشد که بر اثر عمل ایشان خسارت یا ضرری متوجه شخص گردد و تقصیر مامور و رابطه سببیت بین او و خسارت احراز گردد. مطابق م ۹۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ هر گاه بواسطه اقدامات غیر قانونی مامورین اجرا خسارتی به اشخاص وارد شود مامورین اجراء موافق قانون مجازات به تادیه خسارت محکوم می شوند و به موجب م ۹۲ همین قانون چنانچه مامور اجراء در امانت داری خود دچار تفریط گردد قرار بازداشت وی تا زمانیکه وجوه تفریط شده را تادیه نکند صادر نمی شود.

مطلب ۲: مصونیت مامورین اجراء در موارد ۱۴ تا ۱۷ ق.ا.م پیش بینی شده است. خلاصه آنکه در صورتیکه حین اجرای حکم نسبت به دادرز مقاومت یا سوء رفتاری شود حسب مورد از مامورین شهربانی و ... برای اجرای حکم کمک می خواهند.

باید توجه داشت که به استناد بخشنامه ۱/۵۲۵۲۳م ۱۳۶۱/۱۱/۲۵ قوه قضاییه ارجاع کلیه امور مربوط به ابلاغ و اجراء به استثنای امور سیاسی در سراسر کشور به واحدهای سپاه انقلاب اسلامی ممنوع است. اگر مامور اجرا از دژبانی ارتش هم کمک بخواهد آن مرجع مکلف به همکاری است (در این موارد مواد ۶۰۷ تا ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی قابل ملاحظه است).

مطلب ۳: اختیارات و وظایف مامورین اجراء از این قرار است : ۱- با ارائه اخطار اجرایی به اجراء احکام، مسئولیت اجرا با مدیر یا دادورز اجراء است و عدم تمکین او موجب مسئولیت مدنی و جزایی است. ۲- اگر لازم باشد تمام یا قسمتی از عملیات اجرایی در حوزه دیگری انجام شود دادورز می تواند با توجه به مواد ۲۰ و ۵۰ با اعطای نیابت، از محل، اجرای عملیات را خواستار شود - با وجود عدم صلاحیت شورا حل اختلاف در رسیدگی به موضوعاتی که طرفین دعوا در یک حوزه شورا ساکن نیستند یا اشتغال به کار ندارند، در صورت تراضی طرفین اجرای اخطار اجرایی با این وصف قابلیت اجرایی دارد. ۳- عملیات اجرایی بر عهده دادورز است یعنی با ارائه و تحویل اخطار اجرایی عملیات آن با دادورز است. ۴- دادورز نمی تواند عملیات اجرایی را متوقف تعطیل یا قطع کند مگر اینکه شورا یا دادگاه صادر کننده اخطار اجرایی، دستور تاخیر اجرا را صادر کند و همچنین در صورتی که ثالث بموجب م ۱۴۷ به عملیات اجرایی معترض باشد و مدعی مالکیت مال توقیف شده باشد از آنجا که رسیدگی به اختلافات در صلاحیت شورا نیست، دادگاه محل عملیات اجرایی به موضوع رسیدگی می کند و چنانچه دلایل شکایت را قوی بداند قرار توقیف عملیات اجرایی را صادر می کند پس رونوشت قرار به شعبه شورای صادر کننده اخطار اجرایی ارسال می شود.

مبحث سوم: ترتیب اجراء

مطلب ۱: اهم مطالب این مبحث ذیل اصول مندرج در مبحث اول، مطلب دوم و نیز مطلب سوم از مبحث دوم آمد.

مطلب ۲: مواد ۲۴ و ۳۰ و ۱۴۷ مستقلاً قابل شکایت نیستند و پاکنویس شدن و ابلاغ آنها به شخصی که علیه او صادر شده ضرورت ندارد اما اگر باید توسط مرجعی دیگر اجرا شود یا تسلیم شود باید پاکنویس شود مثلاً اگر مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث دادگاه تجدید نظر باشد و این دادگاه قرار تأخیر اجرای حکم مورد اعتراض را دهد قرار باید برای اجراء به مرجع اجرا کننده یعنی دادگاه بدوی پاکنویس شود. اگر اجراء به اجرای ثبت ابلاغ شود باید پاکنویس شود.

مطلب ۳: اهم احکامی که به دایره اجراء برای اجرا می روند چنین موضوعی دارند: ۱- خلع ید: ابتدا باید گریزی به دعوای تصرف عدوانی زد؛ سوال اینست که چه نوع تصرفی از خواهان (به طور کلی شخص مدعی مقبولیت تصرف) قبول است، پاسخ اینست که تصرف باید مستمر، مستقر، علنی، کامل و غیر مبهم باشد و در نظر عرف متصرف شناخته شود. پس استیلائی مادی و واقعی لازم نیست، مالکانه بودن تصرف هم لازم نیست، سبق تصرف لازم است. - اثبات دلیل وجود وسیله ی قانونی یا رضایت خواهان با خوانده است- دعوای تصرف عدوانی راجع به غیر منقول است، غیر مالی است، نیاز به دلیل مشروع ندارد. (اثبات سبق تصرف کافی است) ولی دعوای مالکیت مالیست، راجع به منقول است، نیاز به دلیل مشروع دارد، خلع ید به مفهوم اخص است- خلع ید به مفهوم اعم شامل تصرف و مالکیت و تخلیه ید است- در دعوای تصرف سند مالکیت می تواند مورد استفاده قرار بگیرد اما تنها دلیل بر سبق تصرف استفاده از حق است و تعرض به قاعده منع ورود قاضی و اصحاب به دلایل مالکیت نیست البته طرف دیگر باز هم می تواند سبق تصرف خود را ثابت کند - باید دانست سند مالکیت اماره قانونی محسوب است- از لحاظ عقلی معنی ندارد که خلع ید در مورد منقول هم انجام شود ولی عرفاً و قانوناً تنها در مورد غیر منقول بکار می رود - در تخلیه ید رابطه از اول غاصبانه نبوده بلکه ابتدا با اذن مالک بوده مثل حق انتفاع - دعوای مشابه را هم باید در همین گروه جای داد مثل قلع و قمع بنا یا تحویل مبیع غیر منقول - خلع ید به مفهوم اخراج فیزیکی محکوم علیه است ولی گاهی اخراج فیزیکی امکان ندارد و فقط صورت جلسه می شود مثل اخراج محکوم علیه از ملک ۱۰۰ هکتاری

غیر محصور- گاهی خلع ید به مفهوم وضع ید است، مثل م ۴۳: مثلاً ۲ نفر ملکی را اجاره داده اند یکی از آنها تخلیه مستاجر را می خواهد و دومی حاضر به تخلیه نیست، هر مالک مشاعی حق دارد نسبت به سهم خود تقاضای تخلیه مورد اجاره را نماید و دادگاه هم فقط در مورد سهم مالک مزبور تصمیم می گیرد و رای دادگاه به سایر مالکین مشاع تسری ندارد و چنانچه حکم تخلیه سهم مالک مشاعی مزبور صادر و قطعی شود اجرای آن به صورت تسلیط ید به نسبت رای صادره است. و چون حکم بصورت خلع ید نیست مشمول م ۴۳ نمی شود. یا مثلاً فرض کنید ملکی متعلق به ۲ شریک است که یکی سهم دیگری را تصرف کرده پس دادورز هر دو را از ملک خارج می کند (م ۴۳: ... از تمام ملک خلع می شود...) پس خود محکوم له هم متضرر می شود و دادورز سپس در اینجا وضع ید می کند براساس م ۴۳ - در مورد خلع ید از اموال زراعی م ۴۸ جاری است.

مطلب ۴: از مواد ۳۴ و ۳۵ ق. ا.ا.م بوی اعسار می آید - م ۲۴ ق. ا.د. م بیان می دارد «رسیدگی به دعوای اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوای اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است. ولی نباید دچار این توهم شد که این ماده ناظر به دعوای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی هم می شود بلکه این ماده تنها راجع به دعوای اعسار از پرداخت محکوم به است و قانون در مواد ۵۰۴ و به بعد به اعسار از هزینه دادرسی پرداخته است. حکم راجع به اعسار اعتبار امر قضاوت شده (محکوم به) را ندارد پس چندین بار قابل درخواست است (مثلاً دادگاه رد کند و او ماهی یکبار مجدداً درخواست کند) ولی اگر محکوم علیه حکم اعسار گرفته باشد ولی به طریقی محکوم له از او مالی بیاورد مانعی برای توقیف آن نیست - در واقع در این قسمت از اجرای حکم قانون گذار به محکوم له کمک بسیار کرده است. زیرا او همیشه می تواند مالی از محکوم علیه را معرفی کند و حتی می تواند برای تسریع در امر اجرا طریق اجرای حکم را به دادورز ارایه دهد حتی اگر به خود محکوم علیه دسترسی نباشد اما اموال او در دسترس باشد به تقاضای محکوم له معادل محکوم به از اموال محکوم به توقیف شود. (مواد ۳۴ تا ۳۷ ق. ا.ا.م)

ادامه احکامی که به اجرا میرسد-۲- تنظیم سند: غالباً ناظر به تنظیم سند رسمی است نه عادی اما الزام به تنظیم سند عادی هم ایرادی ندارد چون وقتی دادگاه به آن حکم می کند حکمی بدست می آید که در واقع تحصیل سند رسمی است ۳- حکم به انجام عمل مادی: می تواند تحویل مال، پول، سند و حتی تمکین و ... باشد اگر عمل قید مباشرت داشته باشد می توان براساس تبصره م ۴۷ که به تبصره م ۷۲۹ ق.آ.د.م سابق ارجاع داده است حکم کرد و اگر قید مباشرت نداشته باشد ابتدا باید الزام محکوم علیه را خواست، سپس انجام عمل توسط دیگری و به هزینه محکوم علیه، می توان عوض عمل را از وی گرفت به شرطی که عمل مالیت داشته باشد و الا اگر غیر مالی باشد مثل تمکین عوض نمی توان گرفت. ۴- تحویل عین منقول: البته بجز منقولی مثل کشتی - اگر موضوع حکم استرداد سند، عکس، چک و .. باشد نیز باید از م ۴۲ استفاده کرد. و بابت تاخیر در تسلیم می توان از م ۷۲۹ قدیم سود جست. هزینه تسلیم هم به دوش محکوم علیه است. ۵- حکم ابطال یا اعدام سند: م ۲۲۱ ق.آ.د.م. دعوی جعلیت سند در مورد اصل سند انجام می شود و دادگاه اصل سند را از طرف می خواهد. ۶- حکم ورشکستگی: علی الاصول اعلانی است و اجرایی نیست- مدیر تصفیه باید عملیات مربوط به اجرا را انجام دهد که مدلول حکم ورشکستگی نیست بلکه نتیجه حکم ورشکستگی است. ۷- مصادره اموال: حکم کیفری است و بدون صدور اجراییه انجام می شود، اما از حیث نحوه تحصیل مال مثل ا.ا.م انجام می شود. ۸- تحریر و مهر و موم ترکه: تفاوتش با بقیه این است که قرار است و تنها قرار است که تماماً شبیه به اجرای حکم است. مطلب ۴: مبحث صلاحیت دادگاه تنها در مرحله دادرسی مطرح نمی شود بلکه در فرایند اجرا هم داخل درکار است. ۱- صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است هر چند در تجدیدنظر تایید یا فسخ شده باشد ۲- اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می شود. ۳- اختلافات راجع به مفاد حکم همچنین اختلافات راجع به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به است در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می شود. ۴- اختلافات ناشی از اجرای رای داور با دادگاهی است که

اجرائیه صادر کرده است. ۵- مواد ۳۸ و ۳۹ . ۶- رسیدگی به اعتراض به تصمیم قسمت اجرا در خصوص تبدیل مال توقیفی با دادگاه صادر کننده اجراییه است.

مطلب ۵: اگر عین محکوم به در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد، این امر مانع اقدامات اجرایی نیست مگر اینکه متصرف مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید (قسمت اول م ۴۴) این ادعای ثالث به عنوان اعتراض ثالث مطرح خواهد شد و دادگاهی که رای را صادر کرده است صلاحیت رسیدگی دارد. همین که ثالث آن مال را در دست خود دارد می تواند دلیلی بر مالکیت عین یا منافع آن باشد یعنی از اماره تصرف استفاده کند (البته در اموال منقول کم بها تصرف دلیل مالکیت است نه اماره) و در این صورت دادورز یک هفته به او مهلت می دهد تا به دادگاه صلاحیت دار مراجعه کند و در صورتیکه ظرف پانزده روز از تاریخ مهلت مذکور قراری دایر به تاخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نکرده عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت.

مطلب ۶: در فرایند اجرای احکام اصطلاح محکوم به زیاد به کار می رود ، باید دید مفهوم دقیق آن چیست؟ فرق اجرای محکوم به عین با محکوم به دین، به حقی بر می گردد که به محکوم له اجازه درخواست اجرای حکم را می دهد . ریشه اجرای محکوم به عین، داشتن حق عینی، و ریشه اجرای محکوم به دین داشتن حق دینی صاحب آن نسبت به موضوع حق است. موضوع حق عینی عبارت است از شیء و موضوع حق دینی در ارتباط با افراد ایجاد می شود حق عینی یک حق مطلق است و دارنده آن می تواند در برابر همگان به آن استناد نماید. و احترام و مراعات حق خود را در برابر همگان خواستار شود . اما در مقابل حق دینی، نسبی است و دارنده حق، حق را فقط و فقط از شخص مدیون می تواند خواستار شود. پس حق عینی به دارنده آن حق تعقیب می دهد که مال موضوع حق را نزد هر کس بیابد مطالبه نماید ولی دارنده حق دینی از این امتیاز محروم است مگر اینکه وثیقه ای در اختیار داشته باشد. (درویان ، جزوه حقوق مدنی ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)

فصل دوم - توقیف اموال

مبحث اول- مقررات عمومی

مطلب ۱: توقیف مال محکوم علیه منوط به چند شرط است که در مواد ۴۹ و ۵۰ ذکر شده و عبارتند از : ۱- محکوم علیه طوعاً مدلول حکم را اجرا نکند. ۲- در خصوص اجرای حکم با محکوم له قراری نداشته باشد. ۳- مالی از خود عرضه نکند. ۴- مالی هم از او توقیف نشده باشد. ۵- محکوم له توقیف را درخواست کند. ولی در خصوص شرط چهارم باید گفت که ابهام زاست زیرا از مواد بعد فهمیده می شود که اگر قبلاً مالی از محکوم علیه توقیف شده باشد باز هم می توان از اموالش توقیف کرد (به شرط رعایت اصل تناسب). - م ۵۰ نیابت پذیری در اجرا را مطرح می دارد. - م ۵۱ اصل تناسب محکوم به با مال توقیفی را بیان می دارد، استثناً آن این است که هر گاه مال معرفی شده ارزش بیشتری داشته باشد و قابل تجزیه هم نباشد تمام آن توقیف خواهد شد. در این صورت اگر مال غیر منقول باشد مقدار مشاعی از آن که معادل محکوم به و هزینه های اجرایی باشد توقیف می شود. همانطور که قبلاً در خصوص شرط چهارم گفته شد اگر مالی از محکوم علیه تامین و توقیف شده باشد استیفای محکوم به از همان مال به عمل می آید مگر اینکه مال تامین شده تکافوی محکوم به را نکند که در این صورت معادل بقیه محکوم به از سایر اموال محکوم علیه توقیف میشود.

مطلب ۲: م ۵۳ در خصوص تبدیل مال توقیفی تعیین تکلیف نموده است. با توجه به وحدت ملاک م ۱۰۰ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا به نظر میرسد تا قبل از انتشار آگهی فروش مال توقیف شده امکان تقاضای تبدیل وجود دارد- رسیدگی به اعتراض به تصمیم قسمت اجرا بدون رعایت تشریفات دادرسی صورت می گیرد لذا نیازی به تقدیم دادخواست و هزینه ندارد. - اگر خود محکوم له مجدداً مالی برای تبدیل معرفی کند سهولت در فروش شرط نیست- تبدیل توقیف اموال، به ضامن بدون اخطار اطراف دعوا تخلف است. مطلب ۳: در خصوص م ۵۴ باید گفت : توقیف، بازداشت و فک رهن ملک لطمه ای به حقوق مستاجر وارد نمی کند، نقل و انتقال ملک نیز با وجود مستاجر در محل فاقد منع قانونی است. بنابراین اولاً بازداشت بودن ملک مانع اجرای حکم بر الزام موجر به تنظیم اجاره نامه رسمی نیست. ثانیاً م ۷۹۳ ق.م نیز مانع اجرای حکم در خصوص مورد نمی

باشد مگر اینکه ثابت شود قبل از برقراری رابطه استیجاری، ملک به نفع دیگری بازداشت شده یا به رهن واگذار گردیده که در این صورت شخص ثالث حق اعتراض به حکم صادره را دارد.

مطلب ۴: م ۵۴ بیان می دارد « هر گونه نقل و انتقال اعم از قطعی و شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده باطل و بلا اثر است» قاعده عمومی اینست که معامله نسبت به اموال دیگری یا نسبت به حقوق دیگری بدون اذن او فضولی و غیر نافذ است پس حکم این ماده خلاف قاعده است (زیرا حکم به بطلان داده است) ، مگر گفته شود رد معامله از سوی محکوم له مفروض است یا اینکه بطلان در این ماده اعم از باطل و غیر نافذ است، نظر اخیر موجه تر بنظر می رسد زیرا انحراف از قاعده عمومی که برای عقد فضولی مقرر است حداقل نیاز به پشتوانه اقتضای مصلحت و نظم عمومی دارد که در ما نحن فیه به خاطر اینکه موضوع بحث صرفاً حقوق محکوم له است مصلحت و نظم عمومی جایگاهی ندارد. منظور از نقل و انتقال در م ۵۶ حقوقی است نه فیزیکی – منظور از عقد قطعی عقدی است غیر خیاری و منجز – در عقد شرطی طرفین علاوه بر تعهدات اصلی شروط دیگری را در عقد ذکر می کنند مثل م ۲۳۴ ق.م. یا مواد ۱۸۸ و ۴۵۵ ق.م. در مورد شرط صفت و معامله خیاری و بیع شرط – در عقد رهنی هم راهن مالی را نزد مرتهن وثیقه دین قرار می دهد (=معامله ی وثیقه ای) که عقدی مملک محسوب نیست – اگر فروشنده مال توقیف شده، به عنوان مقدمه فروش و دسترسی به اموال توقیف شده مهر یا پلمپ محل توقیف را شکسته باشد از این جهت مسئولیت کیفری نیز خواهد داشت (م ۵۴۳ ق.م.ا) حتی نفس معامله شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده دارای ضمانت اجرای کیفری است. (م ۴۴۳ ق.م.ا)

مطلب ۵: م ۵۷ بر خلاف م ۵۶ مطلق عقود را اعم از ناقله و غیر ناقله مورد حکم قرار داده است. مشروط نمودن رضایت به کتبی بودن بی منطق بنظر می رسد و چه اشکالی دارد که اعلام رضایت با ادله دیگری نظیر گواهی و اقرار به اثبات رسد. در م ۵۷ تعهد مترادف قرارداد به کار رفته است زیرا انعقاد در معنای غیر تخصصی آن یعنی بستن است و بستن یک عمل ارادی است که نیاز به اعلام اراده دارد لذا انعقاد تعهد شامل وقایع حقوقی نمی شود

و از طرفی شامل ایقاع هم نمی شود زیرا نوعی از ایقاع که بموجب آن بتوان تعهدی را نسبت به مال توقیف شده خلق نمود وجود ندارد مگر وصیت تملیکی بنابر قولی که آنرا ایقاع می داند. لازم به ذکر است تعهد ابتدایی هم بنا به قول مشهور باطل است.

مطلب ۱: در م ۶۱ مال به عینه به داورز معرفی می شود برخلاف م ۸۷- اگر الف از ب طلبکار باشد و ب در یکی از شرکت های اشخاص سهمی داشته باشد و الف بخواهد سهم او را توقیف کند باید آن مبلغ را در اظهار نامه بنویسد و اخطار کند که ظرف ۶ ماه باید طلب من را بدهید یا مرا راضی کنید در غیر این صورت من درخواست انحلال می کنم.

مطلب ۲: حداقل از لحاظ تئوریک هر حقی را که مصداق حق مالی باشد یعنی مالیت داشته باشد را می توان توقیف کرد مثل حق اختیار خرید یا فروش در اختیار معامله یا حق کسب و پیشه و تجارت یا حق تقدم در خرید سهام (به شرطی که ورود شخص جدید به داخل شرکاء از نظر ق.ت یا اساسنامه منعی نداشته باشد و...) نحوه توقیف سهام بی نام همانند اسکناس است و توقیف اسکناس هم همانند توقیف اموال منقول است - توقیف سهام با نام به طور جزئی شبیه توقیف اموال غیر منقول است و مراتب بازداشت آن باید به شرکت اعلام شود تا در حاشیه دفتر ثبت سهام نوشته شود. اگر اجرائیه علیه شرکت گرفته شود می توان هر مالی از شرکت را توقیف کرد ولی نمی توان سهام شرکاء را توقیف کرد البته می توان ملکی را که موسسان بنام شرکت در آورده اند توقیف کرد ولی اگر اجرائیه علیه یکی از شرکاء باشد فقط می توان سهم او را توقیف کرد- نحوه بازداشت سهم الشرکه در شرکت های اشخاص مانند سهام با نام و بی نام با توجه به ق.ت انجام می شود- می توان دستور موقت برای بازداشت سهم الشرکه و قرار تامین برای اضافه پرداخت ثمن و منافع گرفت.

مطلب ۳: م ۶۳ مشمول مساله ی تعدد ایادی نیست زیرا در م ۶۳ قانون گذار براساس تصرف جداگانه ی هر یک از زوجین ملکیت اختصاصی متصرف را تعیین کرده است- ولی قسمت انتهایی ماده در مورد اموال مشترک بین زن و شوهر بر مبنای تعارض و تساقط اماره تصرف است- تشخیص اینکه اموال منقول موجود در محل سکونای زوجین مورد استفاده اختصاصی کدامیک از آنهاست با مامور اجرای مربوط است و ملاک تشخیص نیز

عرف است و موردی برای جلب نظر کارشناس نیست و اگر اموال ، مشترک تشخیص داده شود و مثلاً شوهر محکوم علیه حکمی باشد نصف آن اموال مشترک توقیف می شود مثلاً فرض کنید ۱۰۰ سکه طلا در محل مسکونی محکوم علیه (شوهر) یافت شود ۵۰ سکه باید به عنوان اموال شوهر (محکوم علیه) توقیف شود زیرا سکه های طلا جواهرات زنانه نیست که عرفاً مورد استفاده اختصاصی زن باشد پس اگر قرینه ای بر مالکیت اختصاصی یکی از آنها نباشد حکم به اشتراک خواهد شد.

مطلب ۴: م ۶۵ مستثنیات دین را بیان می دارد- سوالی که در اینجا قابل طرح است این است که هر قانونی مثل ق. ت یا ق.ا.م هر کدام برای خود مستثنیاتی را بر شمرده اند، تکلیف چیست؟ باید گفت شمول عنوان مستثنیات دین بر مالی نیاز به تصریح قانون دارد زیرا اصل بر امکان وصول محکوم به از اموال محکوم علیه است و مستثنی بودن مال از این تصرف خلاف اصل است که نیاز به تصریح دارد. عده ای گفته اند م ۶۵ منسوخ است و م ۵۲۴ ق. آ.د.م در این مقام حاکم است. ولی باید معتقد بود هر قانون در مورد خاص خود مستثنیاتی را بر شمرده است که در جای خود اعمال می شود و مانع اعمال سایر قوانین نخواهد بود و همینطور در مورد ق.ت و ... - مبلغی که محکوم علیه در اجاره ی منزل مسکونی به عنوان ودیعه به موجر سپرده هم مشمول مستثنیات دین است- اگر محکوم علیه منازل متعدد مسکونی داشته باشد که مورد نیاز او نیست قابل توقیف است. - م ۵۲۵ ق.آ.د.م مرجع صالح جهت رسیدگی به اختلافات طرفین راجع به مستثنیات دین را دادگاه صادر کننده حکم لازم الاجرا معرفی کرده ، در مورد حکمی که در تجدید نظر تایید یا نقض شده باید گفت با توجه به اصل صلاحیت دادگاه صادر کننده اجرائیه در رسیدگی به رفع مشکلاتی که در مرحله اجرا در خصوص نحوه و اجرای حکم پدید می آید دادگاه صادر کننده اجرائیه را جهت رفع اختلافات طرفین درباره تعیین میزان مستثنیات دین متناسب با شان محکوم علیه میتوان صالح دانست- مستثنیات دین خلاف اصل وصول محکوم علیه به حقش است و باید مضیق و نزدیک به متن تفسیر شود- تلفن متعلق به محکوم علیه را میتوان توقیف نمود و جزء مستثنیات دین نیست. خانه ی محکوم علیه پس از مرگش از شمول مستثنیات دین خارج

می شود. - چنانچه در کارگاه تراشکاری ابزارهای سنگین و گران قیمت وجود داشته باشد که بدهکار بدون آنها یا تبدیل به ابزارهای سبکتر و ارزانتر بتواند به فعالیت خود ادامه دهد توقیف آنها منع ندارد ولی تشخیص آن با دادگاه است - اگر تاکسی وسیله ی امرار معاش دارنده آن باشد از مصادیق مستثنیات دین است. حساب پس انداز محکوم علیه هم قابل توقیف است و بانک مربوطه با دستور مراجع قضایی موظف به برداشت از حساب پس انداز و پرداخت آن است. - اگر تراکتور به عنوان اسباب و آلات زراعتی برای شغل مدیون استفاده شود قابل توقیف نیست. - در م ۶۵ منظور مقنن از محکوم علیه شخص حقیقی است پس مقررات مربوط به مستثنیات دین در مورد اشخاص حقوقی قابلیت اعمال ندارد - م ۶۵ مخصوص اموال منقول است و شامل مسکن نمیشود ولی مسکن مورد نیاز شرعا از مستثنیات دین است- در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت ... مصوب ۱۳۶۵ آمده :«... اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک و سایر مراجع قانونی دیگر مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه و موسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را جهت پرداخت محکوم به ندارند تا تصویب و ابلاغ بودجه یک سال و نیم بعد از صدور حکم نخواهد بود....» . در قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها، مصوب ۱۳۶۱ آمده:« وجوه و اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها اعم از اینکه در بانکها و یا در تصرف شهرداریها و یا در نزد اشخاص ثالث و به صورت ضمانت نامه بنام شهرداری می باشد قبل از صدور حکم قطعی قابل تامین و توقیف و برداشت نمیباشد.... »

مبحث سوم: صورت برداری از اموال منقول

مطلب ۱: صورت برداری از اموال منقول توسط دادورز قبل از توقیف انجام می شود ولی در اموال غیر منقول پس از توقیف صورت برداری می شود.

مطلب ۲: با توجه به م ۵۲۴ ق.آ.د.م کتب مورد نیاز محققین قابل توقیف نیست، حکم م ۶۷ در مورد توقیف کتاب فقط در مورد آندسته از محکوم علیهمی قابل اجرا است که محقق نباشند.

مطلب ۳: امضاء کننده ذیل صورت جلسه ممکن است محکم علیه، محکوم له، ارزیاب، حافظ و سایر اشخاصی باشند که هنگام توقیف اموال حضور دارند. حضرائی که ذیل صورت جلسه تصحیحی را امضاء می نمایند باید از کسانی باشند که قبلا صورت جلسه اصلی را امضاء کرده اند. اگر تمام یا یکی از حاضران صورت جلسه تصحیحی را امضاء نکند، دادورز استنکاف آنان از امضای اصلاحات انجام شده را توسط خود و کسانی که حاضر به امضای هستند گواهی می نماید.

مطلب ۴: هر گاه ثالث نسبت به اموالی که توقیف می شود، اظهار حقی نماید، دادورز مشخصات اظهار کننده و خلاصه اظهارات او را قید می نماید (م ۶۹) - اگر در زمان مراجعه مامور، ثالث حاضر باشد به صرف اظهار او مراتب به شرح م ۶۹ صورت مجلس و مطابق م ۴۱ از توقیف آن مال صرف نظر می شود. و اگر ثالث حضور نداشته باشد، اعمال مواد ۶۱ و ۶۹ منتفی و نوبت به اجرای مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ می رسد.

مبحث چهارم: ارزیابی اموال منقول

مطلب ۱: ارزیابی اموال منقول و غیر منقول تقریبا شبیه به هم است. در جریان بازداشت اموال منقول در صورت عدم دسترسی به ارزیاب قیمت اموال را محکوم له تعیین می نماید.

مطلب ۲: منظور از حین توقیف در م ۷۳ زمان صورت برداری اموال است و این عمل تا پایان صورت بردای ادامه خواهد داشت.

مطلب ۳: در م ۷۵ در صورت تجدید ارزیابی، پرداخت حق الزحمه ارزیاب به عهده معترض است که می تواند محکوم له یا محکوم علیه باشد.

مبحث پنجم: حفظ اموال منقول توقیف شده

مطلب ۱: تعیین حافظ در صورت عدم تراضی طرفین با دادورز است.

مطلب ۲: م ۷۹ از سپردن اموال به بعضی از اشخاص بدون تراضی کتبی طرفین ممانعت کرده است ولی اموال غیر منقول به مالک یا متصرف سپرده میشود و نیاز به توافق نیست.

مطلب ۳: سپردن اموال به حافظ ماهیت عقد ودیعه دارد پس ید حافظ امانی است و تنها در صورت تعدی یا تفریط مسئول است و اگر مال در اثر تعدی و تفریط معدوم شود، خوانده،

حافظ است و ذی نفع باید تعدی و تفریط حافظ (خوانده) را ثابت کند البته ذی نفع می تواند محکوم له یا محکوم علیه باشد و بخصوص اگر محکوم علیه مال دیگری نداشته باشد ذی نفع محکوم له است- باید توجه داشت صرف اثبات حافظ مبنی بر اینکه مال بدون تعدی و تفریط او تلف شده کافیهست و اگر ثابت نکند این امتناع است و از اموال حافظ بازداشت میشود.

مبحث ششم: توقیف اموال منقول محکوم علیه که نزد ثالث است

مطلب ۱: بعد از ابلاغ توقیف نامه، مخاطب آن (ثالثی که مال محکوم علیه نزد وی است) ۳ حالت است: ۱- ظرف ۱۰ روز منکر شود و بگوید فلانی نزد من مالی ندارد ۲- ظرف ۱۰ روز یا بیشتر اعلام کند که مال یا طلب نزد اوست. ۳- سکوت کند که م ۹۳ حاکم است. در ۲ از تاریخ ابلاغ توقیف نامه، طلب به میزان اعلام شده از جانب ثالث نزد او توقیف شده محسوب است. در صورت انکار یا سکوت ثالث (در فرض جمع شرایط لازم) طرف میتواند مطالبه خسارت کند- تنها موردی که مال یا وجه نزد ثالث توقیف شده محسوب است وقتی است که ثالث اعلام کند مال یا وجه نزد من است.

مطلب ۲: ید ثالث در اینجا یدی توامان است یعنی هم امانی است و هم ضمانی. ید ثالث از این لحاظ که امانی است تنها در صورت تعدی و تفریط مسئول است اما از این لحاظ که ضمانی است خودش هم باید عدم تعدی و تفریطش را ثابت کند. (مستفاد از مواد ۸۳ و ۹۳) مطلب ۳: مال نزد ثالث بنوعی امانت شرعی است که ثالث می تواند از استمرار آن امتناع ورزد و مال را به قسمت اجرا دهد و اجرا مکلف به قبول آنست .

مبحث هفتم: توقیف حقوق مستخدمین

مطلب ۱: اگر محکوم علیه دارای زن یا فرزند باشد یک چهارم و اگر نباشد یک سوم حقوقش بابت محکوم به توقیف میشود و اگر بازنشسته باشد یک چهارم از حقوقش توقیف می شود. (م ۹۶)

مطلب ۲: اگر زوجه برای وصول مهریه شوهر کارمند خود طرح دعوی نموده باشد و حکم قطعی به پرداخت مهریه صادر شده باشد، و پس از صدور اجرائیه، زوج حقوق خود را برای پرداخت محکوم به معرفی کرده باشد ولی زوجه متقاضی اجرای م ۲. ق.ن.ا.م.م باشد،

اگر محرز شود کارمند دولت است و مالی جزء حقوق مستمری و مستثنیات دین ندارد و قادر به پرداخت بدهی خود به صورت دفعتاً نیست به علت اعسار از بازداشت معاف است. ولی در صورت عدم اثبات اعسار او و همچنین اگر محرز شود اموالی را پنهان کرده و با پنهان کردن آن قصد دارد که بدهی خویش را به صورت اقساط (کسر از حقوق) پرداخت نماید، مشمول م ۲ میشود.

مطلب ۳: توقیف حقوق استخدامی محکوم علیه مانع از این نخواهد بود که اگر محکوم له مالی از وی یافت معرفی نکند و توقیف نشود، پس اگر مالی از وی یافت، توقیف می شود و این توقیف هم وجب رفع توقیف از حقوق استخدامی نمی شود. مگر مال توقیف شده تکافوی محکوم به را بنماید.

مبحث هشتم: توقیف اموال غیر منقول

مطلب ۱: اگر ملک غیر منقول سابقه و پرونده ثبتی نداشته باشد توقیف آن به عنوان مال متعلق به محکوم علیه طبق م ۱۰۱ در صورتی جایز است که محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد یا به موجب حکم نهایی مالک شناخته شده باشد ولی ملکی که دارای پلاک است اگر در دفتر املاک ثبت شده باشد در اینصورت انتقال آن با سند عادی قابل ترتیب اثر نیست و در قبال محکومیت محکوم علیه قابل توقیف نیست و چنانچه در دفتر املاک بنام شخصی ثبت نشده ولی در جریان ثبت باشد اگر ثبت انتقال اجباری باشد انتقال مزبور که با سند عادی است قابل ترتیب اثر نیست و متعاقباً قابل تعقیب نیست مگر اینکه مورد منطبق با مواد ۴۱ و ۴۳ ق.ث باشد که در این صورت اگر ناقل مطابق م ۴۱ اقدام نموده باشد و یا بعد از تشریفات م ۴۳ در فرجه قانونی معامله را تصدیق کرده باشد ملک قابل توقیف است و چنانچه ملک اساساً سابقه ثبت نداشته باشد و در جریان ثبت هم نباشد باید طبق م ۱۰۱ ق.ا.م اقدام شود.

مطلب ۲: در م ۱۰۲ به شرطی عین ملک توقیف نمی شود که محکوم علیه راضی به توقیف منافع ۱ مساله باشد.

مطلب ۳: در م ۱۰۳ اگر عواید حاصله غیر از وجه نقد باشد به تراضی طرفین و الا با تعیین مامور اجرا به امینی سپرده می شود ولی اگر وجه نقد باشد به خود قسمت اجراء داده می شود.

مبحث نهم: صورت برداری اموال غیر منقول

مطلب ۱: در مورد اموال غیر منقول فاقد سابقه ثبتی، صورت توصیف، صورت مجلس توقیف نیز تلقی می شود. در مورد اموال غیر منقول دارای سابقه ثبتی، معمولاً به توقیف و بازداشت ملک از طریق ثبت اکتفا می شود و صورت مجلس مذکور در م ۱۰۵ تنظیم نمی شود.

مطلب ۲: در صورتی که مساحت ملک معین نباشد دادورز مساحت تقریبی آنرا در صورت قید می کند.

مبحث دهم: ارزیابی و حفظ اموال غیر منقول

مطلب ۱: به استناد م ۱۱۰ ارزیابی اموال غیر منقول شبیه اموال منقول است پس اراده ی طرفین حاکم است بر ۱- تعیین قیمت اموال (به تراضی محکوم له و علیه و اگر طرفین حاضر نباشد یا تراضی نکنند ارزیاب معرفی می شود) ۲- تعیین ارزیاب (به تراضی طرفین و اگر تراضی نکنند یا محکوم علیه حضور نداشته باشد دادورز از بین کارشناسان رسمی دادگستری و در صورت عدم دسترسی از بین اشخاص معتمد و خبره و در صورت عدم دسترسی قیمتی که محکوم له تعیین می کند ملاک است).

مطلب ۲: همانطور که در م ۱۰۳ آمده «توقیف مال غیر منقول موجب توقیف منافع آن نمی گردد» پس به طریق اولی تنظیم صورت ارزیابی هم مانعی در تحصیل منافع ملک ایجاد نمی کند و بعد از ارزیابی، ملک به مالک یا متصرف ملک (مثلاً مستاجر یا صاحب حق انتفاع و ...) تسلیم می شود. (م ۱۱۱) اما اگر ملک اصلاً در تصرف مالک یا متصرفی نباشد بنظر میرسد لازم نیست به کسی سپرده شود، و مانند اموال منقول تعیین حافظ ضرورت ندارد زیرا احتمال تضییع یا تلف ملک منتفی است- فلسفه وضع م ۱۱۱ به خصوص در مورد قسمت انتهایی آن (تحویل موقت) اینست که معمولاً از هنگام توقیف تا فروش مدت

زمانی فاصله می افتد و از آنجا که توقیف مال غیر منقول موجب توقیف منافع آن نمی شود لذا تا قبل از فروش نباید مالک را از منافع آن محروم کرد. اگر دادورز تسلیم و تحویل ملک را پس از مضي مدتی از تحویل موقت ملک به مالک یا متصرف بخواهد و آنها امتناع ورزند از تاریخ امتناع در حکم غاصب خواهد بود.

مطلب ۳: فرض کنید که الف از ب طلبکار است و در دعوای مطالبه دین از سوی الف، به نفع الف حکم داده شده است، و ب صاحب خانه ای است که آنرا به ج اجاره داده است، در نهایت اجرائیه با موضوع توقیف اجاره بهایی که ماهانه ج به ب می دهد صادر می شود. این اجاره بها که معمولاً وجه نقد است باید توقیف گردد. اگر وجه نقد نباشد الف و ب باید تراضی کنند که این عوائد ماهانه به چه شخصی به امانت داده شود (از سوی ب)، اگر تراضی نکردند دادورز امین مزبور را تعیین می کند (بد امانی امین مزبور ضمن عقد ودیعه بررسی می شود) ولی اگر مال الاجاره وجه نقد باشد باید مستقیماً به قسمت اجرا تسلیم شود (مواد ۱۱۲-۸۱-۸۲-۸۳) - باید توجه داشت قسمت اخیر م ۱۱۲ منحصر به اجاره نیست و در حق انتفاع هم میتوان منتفع را مکلف به پرداخت مقرری به صورت وجه نقد در ازای استفاده از منافع ملک نمود.

فصل سوم: فروش اموال توقیف شده

میحت اول: فروش اموال منقول

مطلب ۱: درست است که م ۱۱۳ باز هم برای اراده طرفین ارزش قائل شده است ولی قاعده تقدم اراده طرفین در تعیین محل و زمان مزایده تا آنجا معتبر است که زحمت اضافی بر دوش دایره اجرا نگذارد مثلاً اگر طرفین تراضی کرده باشند فروش مال در خارج از حوزه قضایی مربوطه باشد یا در روز جمعه یا دیگر تعطیلات رسمی انجام شود چنین توافقی معتبر نیست و اگر طرفین مجدداً بر زمان و مکان مناسبی توافق نکنند قسمت انتهایی م ۱۱۳ و نیز م ۱۱۵ اعمال می شود.

مطلب ۲: آگهی فروش مال منقول باید در یکی از روزنامه های محلی یک نوبت منتشر شود ولی در مورد فروش مال غیر منقول در محل ملک هم الصاق می شود.

مطلب ۳: طبق م ۱۲۹ «دادورز می تواند پرداخت بهای اموال را به وعده قرار دهد...» اعمال چنین اختیاری از سوی دادورز چند شرط دارد: ۱- برنده مزایده مشخص شده باشد و او همان کسی است که قرار است به وعده بهای مال را بپردازد. ۲- ده درصد بهای مورد معامله فی المجلس پرداخت شود- البته اگر برنده آن ده درصد را به وسیله چک قابل وصول در همان روز مزایده بپردازد اشکالی ندارد. ۳- دادورز تنها حق دارد یک ماه به برنده مهلت پرداخت مابقی ثمن را دهد و همانطور که در م ۱۲۹ آمده سقف این مهلت یک ماه است و دادورز می تواند مهلت کمتر دهد. چنین قراردادی میان دادورز (به عنوان قائم مقام قانونی صاحب مال) با برنده متضمن شرط فاسخی با این مضمون است که اگر برنده ظرف یک ماه بقیه ثمن را ندهد معامله خود به خود منفسخ می شود. در واقع ده درصد مذکور در م ۱۲۹ نوعی وجه التزام تلقی شده است زیرا اگر تفسیری غیر از این از آن ده درصد داشته باشیم در آن بخش که ضمانت اجرای عدم پرداخت مابقی ثمن، پس از کسر هزینه، بقیه ده درصد به نفع دولت ضبط می شود بیشتر به جزای نقدی شبیه می شود که وضع چنین حکمی در قلمرو تکالیف مدنی بی مبنا به نظر می رسد.

مطلب ۴: گاه پیش می آید مالی که برای فروش آن عملیات مزایده صورت گرفته خریدار پیدا نمی کند در این حالت محکوم له چند راه دارد: ۱- وی مال دیگری از محکوم علیه معرفی کند و تقاضای توقیف و مزایده آنرا کند. ۲- معادل طلب خود از اموال مورد مزایده به قیمتی که ارزیابی شده قبول کند. ۳- تقاضای تجدید مزایده در مورد همان مال توقیفی که خریدار پیدا نکرد نماید، پس در مزایده دوم مال به هر میزانی که خریدار پیدا کند به فروش خواهد رفت و هرگاه طلبکاران متعدد باشند رای اکثریت آنها از حیث مبلغ طلب، برای آگهی تجدید مزایده مناط اعتبار است- باید توجه داشت در مزایده دوم این میزان نباید نامتعرف باشد زیرا منظور از به هر مبلغی که خریدار پیدا شود مبلغی کمتر از میزان کارشناسی نیست. اگر در مزایده دوم هم خریدار پیدا نشود دو حالت پیش می آید: ۱- محکوم له مال را به قیمتی که ارزیابی شده قبول می کند. ۲- اگر قبول نکند مال به محکوم علیه مسترد می شود.

مبحث دوم- فروش اموال غیر منقول

مطلب ۱: در مواردی که ملک قابل افراز تشخیص داده نمیشود نیازی به اعلام مراتب به سایر مالکین نیست و معترض به تصمیم مسئول ثبت و در مورد رد تقاضای کسیکه درخواست فروش را به لحاظ عدم امکان افراز ملک مینماید با تقدیم دادخواست به طرفیت مالکین و پیوست نمودن مدرک دعوی، سایرین را در جریان رسیدگی دعوی افراز و تصمیمات متخذه قرار می دهد و اگر احدی از مالکین معترض به تصمیم اداره ثبت بوده و دادخواست اعتراض به دادگاه تقدیم نموده باشد هر دو پرونده با هم مورد رسیدگی قرار می گیرد.

مطلب ۲: سوالی که قابل طرح است این است که آیا برنده مزایده می تواند قبل از انتقال قطعی ملک به نام خود حقوق خویش را در مزایده بدیگری واگذار نماید؟ آنچه مسلم است مادام که عملیات اجرای و مزایده خاتمه پذیرفته و نتیجه عملیات اجرایی حکم صادره، به دفتر اسناد رسمی ابلاغ نشده انتقال ملک به دیگری مجوز قانونی ندارد زیرا مالکیت محکوم له مشخص و محقق نبوده و قبل از تنظیم سند مالکیت مالک شناخته نمی شود.

مطلب ۳: اگر م ۱۴۳ انجام شود چون دستور صادره قطعی است هر چند مزایده بدون حضور نماینده دادستان انجام گرفته باشد دستور صادره لازم الاجرا است. ولی اگر دستور انتقال سند صادر نشده و دادستان پس از اطلاع از موضوع در مهلت ۱ هفته اعتراض نماید دادگاه باید مزایده قبلی را ابطال و دستور مزایده مجدد صادر کند.

مطلب ۴: اگر واحد اجراء بدون آنکه نیابتی داده باشد، خود مباشر اجرا باشد دادگاه بدوی رسیدگی کننده به پرونده دستور انتقال سند را صادر می کند. (جمع مواد ۵ و ۱۴۳) اما اگر به دایره اجرای احکام دادگاه واقع در حوزه ی دیگری نیابت داده شده باشد، دادگاه محل مجری نیابت، مرجع صدور دستور انتقال سند خواهد بود.

مطلب ۵: دستور انتقال مذکور در م ۱۴۳ همان حکم تملیک (حکم به واگذاری تمام یا قسمتی از مال محکوم علیه به محکوم له است) که صرفاً یک دستور قضایی است پس از شمول م ۳۲۶ ق.آ.د.م خارج است.

فصل چهارم- در متن اصلی و روزنامه رسمی فصل چهارم وجود ندارد.

فصل پنجم: اعتراض شخص ثالث

مطلب ۱: مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م ناظر به شکایت ثالث از عملیات اجرایی است و از اعتراض شخص ثالث به رای مندرج در مواد ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م کاملاً متمایز است.

مطلب ۲: تصمیم دادگاه در م ۱۴۶ جنبه اداری دارد و نه قضایی اما در م ۱۴۷ چون دادگاه باید نفی یا اثبات در تعلق داشتن مال توصیف شده به معترض اظهار نظر کند تصمیم جنبه قضایی دارد و مشمول آثار آن می شود .

مطلب ۳: اگر الف علیه ب در دعوایی پیروز شود، سپس الف ملک غیر منقول ثبت شده ای را از ب معرفی و توقیف کند (در تاریخ ۸۵/۲/۳۱ مثلاً توقیف انجام شود) سپس ب با ج تباری کند و قولنامه ای عادی مبنی بر فروش مال ب به ج مثلاً در تاریخ ۸۵/۲/۲۰ تنظیم کند و ج با تقدیم لایحه مبنی بر اینکه در زمان بازداشت مال ، مال به او متعلق بوده ؛چون ادعای ج مستند به سند رسمی و یا حاکم دادگاه نیست و چون در اسناد رسمی تاریخ تنظیم حتی بر علیه ثالث معتبر است ولی در سند عادی تاریخ فقط درباره کسانی که در تنظیم شرکت داشته اند یا ورثه یا موصی له معتبر است پس ادعای ج رد خواهد شد.

مطلب ۴: اگر ثالث به توقیف اعتراضی داشته باشد اجرا به صرف اعتراض ثالث رفع توقیف نخواهد کرد پس اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف باشد رفع توقیف می کند و الا ثالث معترض باید به دادگاه مراجعه کند- باید دانست تصمیم دادگاه در پذیرش یا رد ادعای ثالث نه حکم است و نه قرار . بلکه تصمیم ساده قضایی است و اعتبار امر قضاوت شده را ندارد و هیچ کس هم نمی تواند در دعوایی به این تصمیم استناد کند. پس اگر ادعای ثالث مبتنی بر سند رسمی و.. باشد. دادگاه دستور اداری مبنی بر رفع توقیف صادر می کند اما اگر ادعای ثالث مستند به بیع نامه عادی باشد دادگاه باید رسیدگی ماهوی کند. البته رفع توقیف از مال در صورت دیگری هم ممکن است و آن اینکه اگر محکوم له طبق تبصره م ۱۴۷ مال دیگری از محکوم علیه معرفی کند آن مال توقیف و از مال مورد اعتراض رفع توقیف می شود . شکایت ثالث در تمام مراحل

بدون رعایت تشریفات آ.د.م و پرداخت هزینه دادرسی صورت می گیرد. (م ۱۴۷) و خارج از نوبت هم رسیدگی خواهد شد، پس از رعایت اصل تقابل مصرح در م ۱۴۷ در صورتیکه دادگاه دلایل شکایت را قوی یافت قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی شکایت صادر میکند. اگر ثالث بعد از فروش مال توقیفی متوجه امر شود باز هم طبق قسمت انتهایی م ۱۴۷ می تواند اعتراض کند.

ثالث معترض می تواند به ۲ شرط مال توقیفی را از قید توقیف برهاند و مال را موقتاً اخذ نماید:

۱- مال توقیف شده منقول باشد ۲- تامین مناسب بسپارد.

مطلب ۵: در اجرای احکام ممکن است پای چند دادگاه به میان آید: ۱- مثلاً حکم بصورت قطعی از دادگاه حقوقی کرمانشاه صادر شده و همین دادگاه هم دستور اجرا و اجرائیه را صادر می کند و اگر محکوم له اموالی از محکوم علیه در کرمانشاه را برای بازداشت معرفی کند، اجرا زیر نظر همین دادگاه است پس دادگاه صادر کننده حکم و اجرائیه یکی است. (پس ۱ دادگاه در میان بود) ۲- دو دادگاه: مثلاً حکم در دادگاه عمومی شهرستان کنگاور در کرمانشاه صادر شده و در تجدیدنظر واقع در کرمانشاه تایید یا نقض شده ولی در هر حال اجرا زیر نظر دادگاه کنگاور است. ۳- سه دادگاه: مثلاً حکم از دادگاه عمومی کنگاور صادر شده و در تجدید نظر تایید یا فسخ شده اما محکوم له از کرج مال معرفی می کند حکم باید در دادگاه کرج اجرا شود (بصورت نیابت در اجرا) و اختلاف هم باید در آنجا رسیدگی شود و اگر در فرض ۳ ثالث به مال بازداشت شده اعتراض کند که مستند به سند رسمی نیست دادگاه کنگاور باید در جلسه خارج از نوبت رسیدگی کند.

فصل ششم (حق تقدم) و فصل هفتم (تادیه طلب) و فصل هشتم (هزینه های اجرایی) و فصل نهم (احکام و اسناد لازم الاجرای کشورهای خارجی) - در مورد این ۴ فصل (مواد ۱۴۸ تا ۱۸۰) به نظر می رسد صرف مطالعه ی نص قوانین کافی باشد هر چند علاقه مندان می توانند به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع ممنوع است.

d_mobedi@yahoo.com

منابع و مأخذ:

- ۱- اصلانی، حمید رضا، جزوه اجرای احکام مدنی، دانشگاه علم و فرهنگ تهران
- ۲- درودیان، حسن، جزوه حقوق مدنی ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
- ۳- شمس، عبدالله، جزوه اجرای احکام مدنی، دانشگاه شهید بهشتی
- ۴- شمس، عبدالله، آ.د.م.، ج ۱، میزان ۱۳۸۰.
- ۵- شمس، عبدالله، آ.د.م.، ج ۲، چ دراک ۱۳۸۲.
- ۶- شمس، عبدالله، آ.د.م.، ج ۳، چ ۴، دراک ۱۳۸۴
- ۷- مهاجری، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، ج ۱ و ۲ و ۳، چ اول، گنج دانش ۱۳۸۰.
- ۸- مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، ج ۱ و ۲ فکر سازان ج ۴ ۱۳۸۸
- ۹- فرحنا کیان، فرشاد، ساده ساز آ.د.م.، میزان ۱۳۸۸
- ۱۰- سریر، فرزانه ۱۲۵۶ نکته آ.د.م.، مجد، ۱۳۸۸
- ۱۱- بازگیر، یدالله، دادرسی فوری، اعتراض ثالث و اجرای احکام مدنی، فردوسی ۱۳۸۰
- ۱۲- شهری، غلامرضا و خرازی، محمد، مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی از سال ۶۳ تا ۸۰ روزنامه رسمی، ۱۳۸۰
- ۱۳- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نشستهای قضایی مسائل آ.د.م.، چ اول، انتشارات معاونت، ۱۳۸۱